مجموعه‌ای از آثار

شیخ فریدالدّین عطّار نیشابوری

پندنامه - بی سرنامه - بلبل نامه

سی فصل - نزهت الاحباب - بیان ارشاد

به تصحیح و مقدمه

احمد خوشنویس (عماد)

انتشارات سنائی

انتشارات سنائی

مجموعه‌ای از آثار
شیخ فریدالدین عطار نیشابوری
پندنامه ـ بی‌سرنامه ـ بلبل‌نامه
سی فصل ـ نزهت‌الاحباب ـ بیان ارشاد
با تصحیح و مقدمه: احمد خوشنویس (عماد)
چاپ سوم ۱۳۷۶، تعداد سه هزار جلد
چاپ احمدی ـ صحافی ایرانمهر
تلفن ناشر ۳۹۳۲۷۲ ـ ۳۰۴۶۹۵
فاکس ۶۴۵۰۶۵۹
شابک ۷ ـ ۰۲ ـ ۶۲۹۰ ـ ۹۶۴
ISBN 964 - 6290 - 02 - 7

بسمه تعالی شأنه

مقدمه

اگر کسی تعالیم دیانت مقدس اسلامی، ومخصوصاً آیات قرآنی را با نظر دقت مورد بررسی ومطالعه قراردهد، درمی‌یابد که قرآن کریم دانش بشر را در قبال امور معرفت وخداشناسی ناقص و نارساخوانده ومی‌فرماید:

« وما اوتیتم من‌العلم الاقلیلا » یعنی بهرهٔ شما از دانش کلی الهی و دانش معنوی بسیار کم است، پس معلوم میشود که علوم بشری در برابر علوم بی‌پایان ابیا وفهم اسرارخلقت ناچیز وبمنزلهٔ صفر است.

و درمرتبهٔ دوم قرآن، بشررا باآیهٔ « قل رب زدنی علماً » رهبری میکند که بایستی دانش یقینی و حقیقی را ازپیشگاه خداوند خواستارشد و ازان سرچشمهٔ ابدیت طلب نمود.

ودرمرتبهٔ سوم‌دروصف ابیا و اولیا می‌فرماید:«وللذین اوتوا العلم‌درجات» ومیفهماند که عدهٔ مخصوصی‌ازبشرقابلیت‌آموزش علوم فراستی وداش لدنّی الهی

را دارند، وهر کسی شایستگی اخذ ودریافت این‌قبیل دانشها را ندارد.

دبهمین جهت است که حجةالاسلام محمد غزالی رساله‌ای در تعریف اقسام علم وشرافت علوم کشفی‌برسایر اقسام علم نوشته ونام آنرا (رسالهٔ لدنیّه)نامیده وراه تحصیل علم را به‌دوطریق‌آموزش تعلیمی وتعلیم ربانی منقسم نموده، واقسام آنها را بیان میکند وتعلیم ربانی را به‌دوقسم وحی و الهام بخش میکند و می‌ـ نویسد:

علمی که بوسیله وحی حاصل میگردد مخصوص انبیا و پیامبران عالی‌مقام وعلمی که بوسیله الهام حاصل میگردد. علم لدنی نامیده میشود وعلم لدنی پس ازپیامبر اسلام به‌اولیای خدا اختصاص می‌یابد.

مولوی درمثنوی می‌فرماید:

علم دو علم است علم مکسبی — که‌درآموزی‌چودرمکتب‌صبی

ازکتاب و اوستادو ذکروفکر — ازمعانی و علوم خوب و بکر

علم تو افزون شود بر دیگران — لیك توباشی ز حفظ آن گران

علم دیگر بخشش یزدان بود — چشمهٔ آن در میان جان بود

چون‌ز‌سینه‌آب‌دانش‌جوش کرد — نی‌شود گندیده نه دیرینهٔ زرد

از درون خویشتن جوچشمه را — تا رهی از منت هر ناسزا

پیامبر اسلام فرموده:[۱] «لیس‌العلم‌بکثرةالتعلم انماهونور یقذفه‌الله فی‌قلب من یریدان یهدیه» یعنی علم نوری است که خداوند پرتو آنرا میاندازد در قلب آنکه ارادهٔ هدایت اورا داشته‌باشد ودروصف انبیا واولیا میفرماید:» وللذین‌اوتو العلم درجات » یعنی کسانی که علم‌ودانش بآنان ازطرف‌خداوند داده شده که‌آن هم موهبتی ولدنی است درجات ومقامات برتری درمیان انسانها دارند.

(۱)ـ حدیث را مولانا محسن فیض در کلمات مکنونه نقل کرده است

شایدهمین‌دانش‌بود که پیشوا وسرسلسلهٔ اولیاعلی‌علیه‌السلام اشاره به سینهٔ خود کرده و میفرمود: «ان هیهنالعلوماً جمة لواصبت حملة» یعنی سینهٔ من گنجینه دانشهای فراوانی است اگر کسی را پیدا کنم که شایستگی فراگیری و پذیرش آن علوم را داشته باشد.

چنانچه در میان یاران علی‌علیه‌السلام کمیل‌بن زیاد نخعی[1] که از یاران خاص علی علیه‌السلام بوده مطالب بلندی را از اسرار عالی انسانی از حضورعلی علیه‌السلام پرسش نموده و پاسخ کافی می‌شنید.

و در این موضوع تردیدی نیست که غیر از راویان و اصحاب حدیث عده بسیار کمی نیز که جویای اسرار گرانبهای حقیقت و معرفت بودند گاهی بحضور ائمهٔ اطهار و معصومین علیهم‌السلام بار یافته و عطش معنوی خود را از زلال آبشارسرشار ائمه اطهار علیهم‌السلام با شنیدن سخنان گرانبهای‌آنان فرو می‌نشاندند.

و این قبیل بزرگان رابطهٔ واقعی ومعنوی با امام زمان‌خود داشتند مانند جابربن یزیدجعفی[2] از اصحاب سرّ امام باقر (ع) و ابو یزیدبسطامی[3] که بعنوان سقائی بدرخانهٔ امام ششم جعفر صادق (ع) آمد و شد نموده، و اصول معارف و علم حقیقت را آنحضرت یادگرفته و روش معرفت وسلوك‌الی‌الله را که مستلزم مجاهده و کوشش مستمر می‌باشد و با تعلیم اذکارخاص عده‌ای را نیز پس‌ازخود در این راه تربیت کردند.

۱ـ کمیل‌بن زیادنخعی درسال ۸۳ هجری بجرم تشیع بشهادت رسیده وقبرشریفش میان مسجد کوفه و نجف اشرف واقع است.

۲ـ نجاشی در رجال خود گوید او در سال ۱۲۸ هجری از دنیا رفت.

۳ـ ابویزید طیفوربن‌عیسی‌بن سروشان بسطامی تولدش در سال ۱۳۱ و درگذشت در ۲۳۴ بوده است

و شقیق بلـخی[۱] در دورهٔ امام ششم، وابراهیم ادهم[۲] درعصر امام چهارم که هریك از این اشخاص در زهد و آشنائی با اسرار معنوی وعرفانیاسلام سرآمد اقران در دوران خود بوده‌اند.

و ابومحفوظ معروف کرخی که سلسلهٔ معروفیه کبرویه بوسیله او بـامام هشتم علی‌بن موسی‌الرضا (ع) می‌پیوندد، بعنوان دربـانیبحضور آن حضرت بـار یافته و در سنهٔ ۱۲۰۰ درگذشت.

و ایـن عده را ببجهت پشمینه‌پوشی و پیروی از اصحاب صفه (مهاجرین و انصار) که در آغاز اسلام صفه مسجد پیغمبر را بـرای خود مسکن ساخته و از خوراك و پوشاك باندکی قناعت مینمودند صوفی وصفی نامیدند.

و وسعت معارف و علم توحید بوسیلهٔ همین بزرگان بجائی رسید که بعداً تصوف و عرفان در مقابل فلسفهٔ یونان مکتب مستقلی را تشکیل داده و درالهیات مبانی فلسفهٔ راسست‌وبی پایه اعلام‌نموده، وبهمین‌جهت است که‌برخی‌از دانشمندان اسلامی مـانند حجةالاسلام غـزالی[۳] کتابـی بنام تهـافت‌الفلاسفه در رد فـلسفه نگاشته‌اند، وعرفای نامی بزرگ ایران مانندمولوی ، وسنائی، وعطار درالهیات فلسفه را مورد نکوهش‌قرارداده، وآن را حجاب بزرگ درمعرفت‌حق‌دانسته‌اند.

فریدالدین عطار میفرماید:

کاف کفر اینجا بحق‌المعرفه　　　خوشترم آید زفای فلسفه

۱ــ از یاران امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام در۱۷۴ هجری در ماوره‌النهر بتهمت رفض بشهادت رسید.

۲ــ وفاتش در سال ۱۶۱ هجری بوده است.

۳ــ ابوحامد محمدبن محمد طوسی الاشعری شافعی صاحب‌احیاءالعلوم که در سال ۵۰۵ هجری درگذشته ودر طابران از شهرهای طوس مدفون گردیده است.

و یکی دیگر از عرفا میفرماید

چند چند ازحکمت یونانیان　　　حکمت ایمانیان را هم‌بخوان

شبستری[1] صاحب گلشن راز میفرماید:

زدوراندیشی عقل فضولی　　　یکی شدفلسفی دیگر حلولی
ندارد ممکن از واجب نمونه　　　چگونه دانیش آخر چگونه

فلاسفهٔ‌بزرگ اسلامی مانندفیلسوف شرق ابوعلی‌سینا[2] وخواجه‌نصیرالدین طوسی اغلب در الهیات فلسفه و تجریدالکلام روش عرفاء را ستوده و از آنان با تجلیل تام برده‌اند.

ابن‌سینا در اشارات میگوید عارف خواستار حق‌اول است و فقط شیفته او است نه برای چیز دیگر، و او را بر همه‌چیز ترجیح میدهد و از این جهت او را می‌پرستد که او را شایستهٔ پرستش میداند.

شیخ عطار در اسرارنامه میفرماید:

چو عقل فلسفی در علّت افتاد　　　ز دین مصطفی بی دولت افتاد
نه اشکال است در دین و نه علت　　　که‌جز تسلیم‌نیست‌این دین‌وملت
ورای عقل ما را بارگاه است　　　ولیکن فلسفی‌یك‌چشم راه است

ابن خلدون مغربی[3] در مقدمه تاریخ خود میگوید:

تصوف از علوم شرعیه است و ریشهٔ آن در طریقت، از بزرگان صحابه و

۱ــ محمودبن امین‌الدین تبریزی حکیم‌عارف صاحب گلشن راز وفاتش درسال ۷۲۰ واقع شده

۲ــ ابوعلی حسین‌بن‌عبدالله‌بن سینا وفاتش در سال ۴۲۸ اتفاق افتاده و قبرش در همدان است

۳ــ عبدالرحمان‌بن محمدبن خلدون اشبیلی‌فاضل مورخ که در خصوص مقدمه تاریخ اوگفته‌شده : گنجینهٔ‌ایست از علوم اجتماعی و سیاسی و ادبی ودد ۸۰۸ هجری‌درگذشته

تابعین مایه گرفته، و پیوسته راه حق و هدایت را پیموده و اساس آن اعراض از زخارف دینوی، و انقطاع از حق واعتکاف درعبادت و زهد و خلوت نشینی است.

در قرن دوم اسلام، که وضع مسلمانان از لحاظ زندگی بصورت بهتری درآمد، و امور مادی مورد توجه مردم واقع شد، کسانیکه میخواستند سادگی اسلاف را پیشهٔ خود سازند. در سلك تصوف درآمده و بعبادت مشغول شدند وبنام صوفی و متصوفه نامیده شدند.

و چون این گروه به پارسائی و تنهائی و دوری از خلق و روی آوردن بر پرستش و عبادت اختصاص یافتند. دارای و جدانهای «حال ـ دل» ادراك کنندهٔ ویژه‌ای شدند که‌از دیگران متمایز گردیدند،

بجز گروه اندکی از مردم دیگران درین شیوه «محاسبهٔ نفس» با عارفان شرکت نمیجویند زیرا غفلت ازعبادات و محاسبهٔ نفس وجهاد بانفس بحدی‌است که گویا جنبهٔ عمومی دارد

اما این گروه (عارفان). بیاری‌ذوق‌ها ووجدها (حال ـ دل) از نتایج‌عبادات جستجو میکنند تا آگاه شوند که اعمال ایشان از تقصیر وقصور خالی‌است یانه؟

و پیداست که اساس طریقت ایشان‌یکسره متکی بر محاسبهٔ نفس درباره افعال و غفلتها یا خطاهای انسان و بحث در خصوص این‌ذوقها و وجدهائی است که در اثر مجاهدات بدست میآیند و آنگاه درمقامی مستقر میشوند و پی‌در پی از آن‌بمقامی برتر نائل میآیند.

وعارف درین هنگام‌با مواهب ربانی‌و علوم‌لدنی وفتح‌الهی روبرو میگردد و ذات او درتحقق حقیقت نفس‌ازافق‌اعلی به‌افق‌فرشتگان تقرب میجوید.

و این نوع کشف بیشتر برای اهل مجاهده وریاضت پیش میآید و آنوقت از حقایق عالم وجود، مسائلی را درك میکنند که دیگران از ادراك آنها

ناتوانند، وهمچنین بر بسیاری از حوادث پیش‌از وقوع آنها پی میبرند[۱]، وبیاری همت‌ها و قوای نفوس خویش، در موجودات عالم سفلی تصرف می کنند، و این موجودات مطیع و مسخر اراده ایشان میشوند.

اما بزرگان این گروه بـاین کشف و تصرف اهمیت نمی‌دهند، واز حقیقت چیزی کـه در بـارهٔ سخن گفتن از آن مـامور شده‌اند، خـبر نمیدهند، بلکه حالات کشفی را که برایشان میاید نوعی رنج ومحنت می‌شمارند .و در آن‌هنگام به خدا پناه می‌برند.»

مولانا محسن فیض[۲] فرماید:

نفوس ناطقهٔ انسانی که در زندگانی دنیا به برترین هدف خود میرسند، و بزرگترین حالتها و نشانها از آنها سر میزند. هنگامی است که عشق و شوق عالم بالا، در آنها ایجاد حرکت‌میکند، زیـرا نیروی عشق و شوق او را بسوی جستجو و پژوهش سریع وسیر در عالم بالا میکشاند، واو را گرایش بعالم بـالا میدهد، وبقدری این طلب در نهاد او حرکت وجنبش معنوی میآورد که باساس مقصود نـائل میگردد و آنـوقت جستجو و طلب در وی از بین رفته و بهجت و شکوفائی وی سستی پذیرد که این همان مقام فناست که‌ولایت نامیده میشود.

و نیز ابن‌خلدون مغربی[۳] در کتاب شفاءالسائل گوید:

۱ـ مانند خبردادن بایزید بسطامی از ظهور شیخ‌ابوالحسن خرقانی درصدسال قبل از تولد وی که درتذکرة الاولیاء عطار و مثنوی مولوی ذکر شده

۲ـ نام اومحمدبن‌مرتضی معروف به فیض وازدانشمندان بزرگ‌اسلامی‌است که در سال ۱۰۹۱ درکاشان درگذشت

۳ـ عبدالرحمن بن محمدبن خلدون اشبیلی صاحب تاریخ معروف‌که در سال۸۰۸ هجری درگذشت

از آنچه پیش گفتیم برای تو روشن و ثابت‌شد که پایه و اساس تصوف‌روی مجاهده و ریاضت (کوشش در عبادات) وپیکار با تمایلات نفسانی وسلوك بسوی خدا گذاشته شده، وشخص‌سالك بسبب آن با دلی روشن‌تر از خورشید بشناسائی جمال از لیت حق، و معرفت صفات و افعال خدا واسرار ملکوت نائل‌می گردد.

و بهمین جهت دانش عرفانی که از کشف وشهود بدست میآید مطلبی‌نیست که بتوان با سخن‌وگفتار ، بحقیقت آن دست یافت

صدرالمتالهین‌محمدبن ابراهیم شیرازی[۱] فیلسوف بزرگ شرق در مراتب قوه عملیه میفرماید:

اعلم ان مـراتب‌القوة العملیةایضاً اربـع الاولی تهذیب‌الظاهـر بـاستعمال النوامیس الالهیة من‌القیام و الصیام و غیرهما.

الثانیة تهذیب الباطن من‌الملکات الردیة والاخلاق‌الدنیه الثالثة تحلی‌ـ النفس بالصورالقدسیة ـ الرابعة فناءالنفس‌عن‌ذاتها و ملاحظتها جمال‌رب‌العالمین وجلاله و کیفیةترقی‌النفس فی‌هذه‌المراتب‌ماافوله

یعنی مراتب قـوهٔ عملیه چهارقسم است.

۱ـ تهذیب وپیرایش‌اخلاق ظاهربا بکار گرفتن نوامیس و قوانین آسمانی قرآن مانند شب زنده‌داری و روزه گیری و غیر آن

۲ـ پاك کردن درون از عادتهای زشت وبدوخویهای پست

۳ـ آرایش نفس وجان با صورتهای قدسی

۴ـ فنا ونیستی در ذات خود با ملاحظه جمال و جلال حضرت‌رب‌العالمین و چگونگی ارتقاء نفس انسانی در این مراتب بـا شرایطی که آن را بـازگو خواهیم کرد

۱ـ وی‌در سال ۱۰۵۰ سفر مکه در بصره درگذشت و همانجا بخاك سپرده شد

زیرا انسان چون چشم بر این جهان گشود مانند دیگر حیوانات غیر از اکل و شرب چیزی نمی‌فهمید ـ و پس از آنکه بسن بلوغ رسید باقی صفات نفسانیه مانند خشم و شهوت و حرص و حسد وبخل و غیرآنها برای او آشکار گردد و اینها همه نتیجه این است که از معدن وجود و صفات کمالیه دورافتاده و چون از خواب غفلت برای او انتباه و بیداری حاصل گردید می‌فهمد که ماورای این لذات لذات دیگری و بالای این مراتب مراتب دیگری وجود دارد و خود را ازمنهیات شرعیه دورنگه میدارد ـ و با توجه بسوی خدا در طلب راه کمالات اخرویه می‌افتد و توجه بسلوك الی‌الله میکند، و بعداز آن که براه افتاد ترك میکندآنچه‌را که مانع مقصود اوست و از خود هر خاطره‌ای را که‌در دلش بگذرد و او را بغیر حق متوجه گرداند دفع میکند ـ و چون از صفات شیطانی خود را پاك گرداند و دقت او صفا پیدا کرد باطن و درون‌قلب اونورانی گردد

ودرین‌حال‌بارقه‌های انوار غیبی در درون او نورافکن شود، و ابواب‌ملکوت بر رخسار اوباز گردد ، دمشاهده میکند عقول مجرده و انوار طاهره و مدبرات کلیه عالم از ملائکه و فرشتگان مقربین و مهیمین در جمال آلهی را وبا انوار آنان‌متحقق میگردد.

* * *

خواجه‌نصیرالدین طوسی که او را عقل حادی عشر نامیده‌اند[1] در شرح اشارات میگوید :

العارف اذا انقطع عن نفسه واتصل بالحق رای کل قدرة مستغرقة

۱ـ ولادتش در ۵۹۷ هـ و درگذشتش در ۶۷۲ هجری بوده است

فی قدرته المتعلقة بجمیع المقدورات . و کل علم مستغرقاً فی علمه الذی لایعزب عنه شیء من الموجودات، و کل ارادة مستغرقة فی ارادته اللتی لایتاتی عنه شیء من الممکنات بل کل وجود و کل کمال وجود فهو صادر عنه فایض من لدنه فصار الحق حینئذ بصره الذی یبصر به و سمعه الذی به یسمع و قدرته التی بها یفعل و علمه الذی به یعلم و وجوده الذی به یوجد فصار العارف حینئذ متخلقاً باخلاق الله بالحقیقة.

یعنی عارف هنگامی که از علائق نفسانی منقطع گردیده و اتصال بحق پیدا کرد ـ همه قدرتها را در قدرت حق مستغرق و فانی بیند که متعلق بجمیع ممکنات است و هر علمی را در علم حق مستغرق بیند که هیچ موجود از نظر علم او غایب نمی‌شود، و همه اراده‌ها را در اراده و خواست حق فانی بیند که چیزی از ممکنات بدون ارادهٔ او حاصل نشود، بلکه هر نوع وجود و هستی و کمال هستی از ذات بیچون او صادر گردد و هستی بر همه موجودات از طرف او افاضه شود ، پس در چنین حالی حقتعالی چشم او گردد که با آن بیند، و گوشی که با آن شنود، و قدرت او می‌شود که بوسیله آن تصرف در موجوات کند ، و با علم خدا علم و دانائی باشیاء پیدا نماید، و عارف درچنان موقعی با اوصاف و اخلاق ربانی متحقق و متصف گردد .

شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی[1] در کتاب عوارف‌المعارف در تعریف صوفی گوید:[2]

سخنان مشایخ در تعبیر از ماهیت تصوف ، بیش از هزار نوع گفتار است که اگر بخواهیم همهٔ آنهارا نقل کنیم بتفصیل انجامد، ولی ما قاعده کلی برای آن

(۱) شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی خال شیخ شهاب‌الدین سهروردی شیخ‌الاشراق که در تصوف انتساب برعم خود ابوالنجیب سهروردی دارد درسال ۵۳۹ هجری متولد و در ۶۳۲ هجری در بغداد درگذشته است.

(۲) ص ۵۷ چاپ بیروت

بیان میکنیم و آن این است:

«الصوفی هو الذی یکون دائم التصفیة لایزال یصفی الاوقات عن شوب الاکدار بتصفیة القلب عن شوب النفس و یعینه علی کل هذه التصفیة دوام افتقاره الی مولاه» یعنی صوفی کسی است که پیوسته اوقات خود را صرف پیرایش نفس از تیرگیهای اخلاقی و کدورت غفلت از حق نموده، و دل و جان خود را از آمیختگی با خواهش‌های نفسانی دور میسازد، و چیزی که او را در اینمورد نیرو میدهد کشش و نیازی است که او را نسبت بذات خدا هست،

پس عرفان و تصوف مکتب تربیتی و روحانی اسلامی است که اصول آن‌را قرآن کریم و احادیث نبوی (ص) و سخنان علی (ع) و فرزندان بزرگوارش ضمن تعالیم خود بامت اسلامی بیان فرموده‌اند.

نشان بارز آن حدیثی است که دراصول کافی از پیامبر بزرگ اسلام نقل شده که فرمود:

«لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الذی یبطش به»

یعنی پیوسته بندهٔ من بواسطه مداومت بانجام نوافل و مستحبات خود را بسوی من نزدیک میکند تا آنگاه که من او را دوست بدارم و چون او را من دوست داشتم خودم گوش او میشوم که با من میشنود، و دیدهٔ او میشوم که با آن چشم حقایق عالم را می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن بر عوالم و اشیاء دست می‌یابد»

و در واقع عرفان و تصوف از علوم تجربی درونی اسلامی، و اندرون بینی است که بواسطهٔ مداومت باذکر حق، و پیروی از علماء معنوی، و سایران طریق وصول، شخص سالك را از محسوسات و ظواهر موجودات این عالم، بمعنویات و رشتهٔ

ارتباط عالم با ارادهٔ لایزال حق توجه میدهد واین مرتبه را عرفای آلهی مرتبهٔ عین‌الیقین و حق‌الیقین می‌نامند.

در عیون اخبارالرضا (ع) و جامع صغیر سیوطی از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود: «ماخلص عبدلله اربعین یوماً الاجرت ینابیع الحکمة من قلبه الی لسانه» یعنی هیچ بنده‌ای نیست که با خلوص چهل روز خدارا بپرستد مگر آنکه چشمه‌های حکمت و معرفت حقایق اشیاء وملکوت این‌عالم از دلش برزبانش جاری میگردد.

در کلمات کوتاه منسوب به باباطاهر عریان همدانی[1] که بزبان تازی در حقایق و اصول سلوك ومعرفت بابن عارف نسبت داده شده و عارف فاضل و ماجدم آنرا به پارسی بنام آینهٔ بینایان شرح نموده این عارف بزرگ چنان گفته است:

«التصوف لایسعه شیء وهو یسع الاشیاء کلها» یعنی تصوف مورداحاطهٔ چیزی واقع نشود، و اوست که احاطه بر همه موجودات و معانی اشیاء دارد» زیراعارف هنگامیکه در اثر تخلیهٔ درون از آلایش کثرات و علایق جسمانی و آراستن آن با اخلاق‌حسنهٔ ملکوتی، بسرچشمهٔ‌حقایق، و کانون‌ولایت کلیه اتصال وپیوستگی پیدا کرد، جزئیات‌حقایق‌ملك وملکوت ومبدأ ومعاددرآینهٔ قلب‌او که جام‌جهان نماست، منعکس گردد، وسعه وجودی جهان آفرینش، در نظر خدای بین او، مانند گوی کوچکی‌مجسم‌شود، چنانچه‌حسان‌بن ثابت‌انصاری[2] در ستایش حارثةبن سراقه‌انصاری در مسجدالنبی (ص) که حالت شور و جاذبه عرفانی او را سخت شیفتهٔ عالم حقیقت و شوریدهٔ عالم الست کرده و بقول سخنور عارف شیراز از

۱ــ وی معاصر با عین‌القضاة تهرانی و خواجه‌نصیرالدین طوسی بوده است

۲ــ وی در سال ۵۴ هجری یا قبل از سال چهل هجری در خلافت امیر مومنان علی (ع) از دنیا رفت (۳۵۵)

حریفان خلوتسرای الست | یک جرعه تا نفخه صور مست
بود، و شب و روز در بحر سودا و سوز | نداند ز آشفتگی شب ز روز

اشعار زیر را سروده است:

قلوب العارفین لها عیون | تری مالایراه الناظرونا
وا جنحة تطیر بغیر ریش | الی ملکوت رب العالمینا

و ترجمهٔ آن این است

عارفان چشمهای دیگری در دلها غیر از این چشم حسی دارند که می‌بینند باآن چیزهائی را که دیگران آن را نتوانند ببینند.

و برای آنان بالهای معنوی هست که بدون پر بسوی ملکوت خداوند پرواز میکنند.

ابن الاثیر جزری در اسدالغابة در حالات حارثة بن سراقة انصاری و صاحب کافی در اصول کافی نقل میکنند که روزی پیامبر اسلام در مدینه بجائی میرفت جوانی از انصار بآن حضرت رسید آنحضرت بآن جوان فرمود چگونه صبح کردی ای حارث در جواب گفت: «اصبحت مؤمناً بالله حقاً» یعنی روز کردم در حالیکه بخدای خود بحقیقت ایمان دارم آنحضرت فرمود در آنچه میگوئی اندیشه کن، هر گفتاری را حقیقتی هست آیا حقیقت سخن خود را درك میکنی؟ گفت نفس خود را شناختم و معرفت پیدا کردم و بهمین سبب شبها را بابیداری گذرانده‌ام و روزها را باتشنگی بسر بردم (با روزه) گویا عرش پروردگار خود را می‌بینیم که جلو چشم من است و گویا می‌بینم اهل بهشت را که همدیگر را ملاقات و دیدار کنند و اهل دوزخ را می‌بینم که در میان آتش دوزخ فریاد می‌زنند فرمود همین شیوه را ادامه بده و برخود لازم بدار، تو از بندگان خدائی که خدا

دل او را با نور ایمان روشن ساخته و او نخستین کسی بود که در جنگ بدر یا احد بشهادت رسیدوحضرت رسول(ص)دربارهٔاوفرمود: جایگاهحارثه درفردوس اعلا خواهد بود که مولوی معنوی نیز در مثنوی این داستان را بنام زید بنظم آورده است:[1]

گفت پیغمبر صباحی زید را کیف اصبحت ایرفیق باصفا
گفت عبداً مؤمنا بازاوش گفت کو نشان از باغ ایمان گر شکفت؟
گفت تشنه بوده‌ام من روزها شب نخفتستم ز عشق و سوزها
گفت ازین ره کوره آوردی بیار در خور فهم و عقول این دیار
گفت خلقان چون بینند آسمان من ببینم عرش را با عرشیان
هشت جنت هفت دوزخ پیش من هست پیدا همچو بت پیش شمن
یك بیك وا می‌شناسم خلق را همچو گندم من ز جو در آسیا
که بهشتی که دبیگانه کی است پیش من پیدا چو مارو ماهی است

باری فریدالدین عطار نیشابوری از عرفای پرشوری است که در اواخر قرن پنجم چشم بجهان گشوده، و کسی مانند او نکات و اسرار حقایق، و رموز دقایق عرفانی را روشن نکرده زیرا او از جهت فنا در انوار ولایت کلیهٔ آلهیه که لازمهٔ پیروی از شریعت غراء مصطفوی و مداومت به‌عبادات و ریاضات نفسانی است پیوسته حقایق معنوی و اسرار عرفانی مانند موجهایی که از اقیانوس خیزد، از زبان او سرریز کرده، وبزم اهل حقیقت و صاحبدلان را شور و گرمی معنوی دیگری بخشیده است

۱ـ حالات حارثه را صاحب کافی در کتاب ایمان و کفر نقل کرده و نام او را حارثة بن مالك نعمان الانصاری ذکر نموده است.

ج ۱ـ مثنوی ص ۹۱ چاپ بمبئی سنگی

و کلیه عرفا و مشایخ عرفان از کاملین که نزدیك بعصر او ویا بعداز عصر او آمده‌اند بعنوان بزرگترین‌عارف از او نام‌برده، و شخصیت عرفانی اوراستوده‌اند مستشرقین و خاورشناسان بیگانه نیز مانند مارگریت اسمیث و نیکلسن وقتی بر افکار و اندیشه‌های ملکوتی این شخصیت الهی برمیخورند، ناگزیر از اعتراف بجلالت معنوی و مقام عرفان وی میشوند.

بزرگان اولیا و عرفای شامخین دریك قرن بعداز او مانند شیخ‌صفی‌الدین عارف معروف بعضی از غزلیات و اشعار او را شرح کرده‌انـد، ونکات حقایـق و لطایف عرفانی راکه در لفافهٔ الفاظ از این عارف بزرگ بمنصهٔ ظهور آمده بـا بهترین وجهی شرح نموده‌اند .

در کتاب مصیبت‌نامه که از شاهکاری‌های عرفانی‌عطار پس‌از کتاب منطق الطیراست پس از ذکـر مناقب حضرت رسالـت و شاه اولیـا علی علیه‌السلام و حسنین علیهماالسلام فصلی رادرپرسشها وپاسخها واشاره بمطالب عالیه‌عرفانی نظم نموده ، که والدماجدم عارف واصل رضوان جایگاه حاج میرزامحسن‌عمادالفقراء اردبیلی آنهارا درهامش مصیبت نامه شرح کرده مانند:

عشق‌چیست‌ازقطره دریا ساختن　　　عقل یعنی کفش سودا ساختن

* * *

عمرچیست‌ازمرگ بیرون زیستن　　　مرگ ازپس کردن‌اکنون‌زیستن

که اشاره بفنای هستی عاریت سالك در هستی جاوید حق است که خود را از مرگ رهائی داده وباحیات ابدی‌خود را حیات‌می‌بخشد که‌سنائی‌میفرماید

بمیر ایدوست پیش‌از مرگ اگر عمر ابد خواهی

که ادریس ازچنین مردن‌بهشتی گشت‌پیش‌ازما

و نیز میفرماید :

سیرچیست ازجزء خودبیرون شدن ذره گی بگذاشتن گردون شدن

که همان حرکت سالك وخروج ازقوه بفعلیت وسیراو از کثرت بوحدت است .

باری بسیاری ازرموزواسرارعالیه عرفانی را بااشاره درمنظومات خودباز گو کرده، وراه رفتهٔ کاملی است که همچون راهنمائی روشن بین، اطوارسلوك وطریق عروج بمدارج حقیقت را قدم بقدم برای کسانی که درجستجوی حقیقتند نشان داده، وفراراه اهل معرفت چراغی روشن فراداشته است.

درجلالت وبزرگی اوهمین بس که مولانا جلال الدین رومی درستایش او می گوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یك کوچه ایم

ونیز فرموده:

من آن مولای رومی ام که ازنطقم شکرریزد

ولکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم

و درمثنوی ج ۶ میفرماید:

آنچه گفتم زین حکایت ای عزیز همچنین بشنیدم از عطار نیز

رحمة الله علیه گفته است ذکرشه محمود غازی سفته است

وشیخ رکن الدین علاء الدولهٔ سمنانی فرموده:

سرّی که درون دل مرا پیدا شد از گفتهٔ عطار و ز مولانا شد

وصاحب گلشن راز درستایش عطارمیگوید:

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

وچون عصرصاحب گلشن راز وشیخ صفی الدین اردبیلی نزدیك بعصراوبوده

معلوم میشود، که اشعار عطار از نظر کمال معنویت بسرعت درشهرهای ایران منتشر و نزد همهٔ عرفا شهرتی بسزا داشته و الهام بخش عرفای بعداز خود بوده، و همه از حقایق آن استفاده مینموده‌اند.

وقاضی نورالله مرعشی شوشتری صاحب مجالس المؤمنین ومصائب النواصب در کتاب مجالس درذکر حالات عطار میگوید:

همان خریطه کش داروی فنا عطار   که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین
مقابل عدد سورهٔ کلام نوشت   سفینه‌های عزیز و کتاب‌های گزین
جنون ز جذبهٔ او دیده در سلوک، خرد
خرد ز منطق او جسته در سخن تلقین

ونیز در ستایش سخنان عطار گوید: که سخنان اورا تازیانهٔ اهل سلوک گفته‌اند.

نام و کنیهٔ شیخ

کنیهٔ او بحسب اختلاف، ابوحامد، یا ابوطالب ومحمد عوفی صاحب لباب الالباب که خود معاصر عطار بوده در لباب الالباب درذکر شعرای آل سلجوق بعداز عهد معزی وسنجری کنیه اورا با عبارت:

شیخ الاجل فریدالدین افتخار الافاضل ابوحامد ابوبکر «العطار النیشابوری» ذکر کرده ولی بعید بنظر میرسد که یک شخص دارای دو کنیه بوده باشد ولی نام او را ذکر نکرده‌است.

بهرصورت چنانچه در مقدمهٔ منطق الطیر بدان اشاره میکند نام شریفش محمد ونام پدرش ابراهیم است تولدش درششم شعبان ۵۱۳ و ۲۹۰ سال درشهر نیشابور بوده وپس ازخرابی نیشابور بهشهر شادیاخ رفته‌است.

زادگاهش قریهٔ کدکن واقع در زاوه (تربت حیدریه فعلی) بوده‌است. شیخ بگفتهٔ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ابتدا بحضور شیخ عارف رکن‌الدین اکاف نیشابوری رسیده و بمجاهدت ومعاملت مشغول گردید.

بعد بسفرمکه رفته وچون مکه آن وقت‌ها مجتمع رجال الهی وعارفان بوده بسی مردان حق‌را در این سفر دریافته وبا آنان مصاحبت داشته‌است وهفتاد سال بجمع حکایات صوفیه ومشایخ مشغول بوده، وبهترین کتاب ارزندهٔ خودرا بنام تذکرة الاولیاء درحالات مشایخ وصوفیه متقدمین ومعاصرین خود نگاشته‌است وبرای هیچ کسی از عرفای متقدمین چنین حالاتی دست نداده‌است وبر رموز واشارات وحقائق ودقایق عرفانی احاطه وبینش حاصل نشده‌است.

شیخ در زمان کودکی بمشهد طوس نیز مسافرت نموده ودر کتاب مظهر-العجایب که بعقیدهٔ نگارنده محققاً از آثار منظوم شیخ است میفرماید:

چون محمد میر نیشابور شد	از قدومش آن زمین پر نور شد
از جفا چون گشت محروقش لقب	سوخت جان بیدلان از تاب و تب
من از آن خاکم که خاکم نور باد	دایماً این ملك ما معمور باد
اصل من از تون معمور آمده	مولدم شهر نشابور آمده
هست نام من محمد ای سعید	شد فریدالدین لقب از اهل دید
من ز باب علم عطار آمدم	لاجرم گویای اسرار آمدم

گرچه تولد وی را اغلب تذکره‌ها ۵۱۳ نوشته‌اند ولی چون این تاریخ با تاریخی که درآخر مظهرالعجائب نوشته مطابقت نمیکند زیرا شیخ درآخر مظهرالعجایب میگوید:

اندر آن سالی که طبعم گشت بار	بود سال پانصد و هشتاد و چهار
سال عمرمن زصد بگذشته بود	جمله اعضایم به درد آغشته بود

بنابراین باید ولادت شیخ را پیش‌ازسال۵۰۰ هجری یعنی‌سال ۴۸۲ یا ۴۸۳ بدانیم، وبااین‌ترتیب ممکن‌است سن شیخ مطابق عقیدهٔ تذکره‌نویسان که عمر شیخ را ۱۱۴ سال دانسته‌اند درست باشد.

واینکه درتذکرهٔ دولتشاه می‌نویسد:

شیخ درایام جوانی بهرکن‌الدین‌اکاف نیشابوری (م۴۹۲ﻫ)ارادت داشته نیز مغایراست بااینکه ولادت اورا در ۵۱۳ بدانیم.

زیرا بااین‌ترتیب رکن‌الدین اکاف[1] بایستی بیست سال پیش‌ازولادت شیخ عطار درگذشته باشد.

درصورتی که عطار رکن‌الدین اکاف را دریافته ودرمنطق‌الطیر از او با احترام تام می‌برد و گوید:

خواجهٔ کز تخمهٔ اکاف بود   قطب عالم بود و پاك و صاف بود
گفت‌شب درخواب دیدم تا گهی   بایزید و ترمذی را در رهی
هر دو را دیدم بشفقت سروری   پیش ایشان هر دو کردم رهبری

ولی تذکره‌نویسان اتفاق دارند که شیخ فریدالدین عطار درعلم تصوف و عرفان ازمریدان شیخ مجدالدین‌شرف‌بن‌المؤیدالبغدادی‌ازاقطاب سلسلهٔ معروفیه کبرویه ذهبیه بوده‌است.

ودرمقدمهٔ تذکرةالاولیا میفرماید:

«من یك روزپیش‌امام مجدالدین‌خوارزمی‌درآمدم اورا دیدم که میگریست گفتم خیر هست: گفت زهی سپاهسالاران که درین امت بوده‌اند بمثابهٔ انبیاء

۱ـ اکاف در لغت تازی بمعنی پالان دوز آمده وشاید شغل این شخص بزرگ پالان دوزی بوده‌است واکنون هم شیخ محمد کارندهی خفاف از اقطاب وعرفای‌سلسلهٔ علیه‌کبرویه‌ذهبیه مدفون درقلکه‌آستان قدس رضوی درمشهد باآنکه چکمه‌دوز بوده بنام پیر پالان‌دوز میان عوام معروف است.

علیهم‌السلام که «علماء امتی کانبیاء بنی‌اسرائیل» پس گفتنا ازآن می گریم که دوش گفته بودم که خداوندا کار توهیچ بعلت نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسمی دیگررا طاقت ندارم میگریم که بود که مستجاب نشده باشد».

ونیزچون ازشیخ نجم‌الدین کبری خوارزمی‌مقتول درسال ۶۱۸ هجری در کتاب مظهرالعجایب نام برده وگفته‌است:

این چنین فرمود نجم‌الدین ما — آنکه بوده در جهان از اولیا
آن ولی عصر و سلطان جهان — منبع احسان و نور عارفان
شیخ نجم الدین کبری نام او — در جهان جاودان پیغام او

ولفظ «بوده» ماضی بعید است معلوم میشود که شیخ عطار مدتی پس‌از سال ۶۱۸ که شهادت شیخ نجم‌الدین کبری است میزیسته، وچون سند ارادت شیخ مجدالدین بغدادی بازمیرسد باونیز ارادت میورزیده‌است وباید تاریخ وفات شیخ عطار پس‌ازسال ۶۱۸ بوده باشد.

سال درگذشت شیخ عطار

اغلب تذکره‌نویسان مخصوصاً صاحب ریاض‌العارفین تاریخ فوت شیخ را سال۶۲۷ دانسته‌اند ودرتذکرهٔ روزروشن‌مینویسد که شیخ در یورش هلاکوخان به‌نیشابوردهنگام قتل عام بدست مغولی بشهادت رسیده‌است ولی بنظرمیرسدآنچه که شیخ بهاءالدین عاملی صاحب کتاب کشکول که‌خود ازمتتبعین‌واهل‌نظراست درکشکول نقل کرده درست باشد وآن این‌است:

«لما جاءالتتر الی نیسابور و وضعوا السیف فی اهلها اصاب‌الشیخ‌العارف‌العطار ضربة علی عاتقه وهی التی مات بها

روی ان الدم کان یسیل من جرحه وقد قرب موته وهو یکتب باصبعه من دمه علی‌الحایط هذین‌البیتین».

یعنی وقتی لشکر تاتار به‌نیشابور رسید واهل نیشابور را قتل‌عام کردند ضربت شمشیری بردوش شیخ رسید وشیخ باهمان ضربت ازدنیا رفت.

نقل کرده‌اند که خون‌ازجراحتش‌جاری بود، ومرگش‌نزدیك شده‌بود وبا انگشت خود ازخون بردیوار این رباعی‌را نوشت[1]:

در کوی‌تورسم‌سرفرازی‌این‌است	مستان ترا کمینه بازی این است
با این همه‌رتبه‌هیچ نتوانم گفت	شاید که‌ترابنده نوازی این‌است

امیرعلیشیرنوائی وزیرسلطان حسین بایقرا درسال۸۹۱ برمرقد شیخ بقعه وبارگاهی‌ساخت وکتیبهٔ نیزدر مرقد اونویساند که‌آن کتیبه تا این اواخر باقی بوده است.

وعارف محقق ووالد بزرگوارم درسال۱۳۴۴هجری قمری۱۳۰۴ شمسی که بعزم زیارت‌بقعهٔ شیخ به‌نیشابورسفر کرده درسفرنامهٔ‌خود می‌نویسد:

«دردورهٔ بقعهٔ مبارک که حصاری‌ازآجر بادوسر درمشتمل برطاق‌نما ساخته‌اند ولی‌افسوس بعضی‌ازآنها ریخته، وتازه‌خراب شده‌بود، ومقبرهٔ‌حضرت شیخ را باگچ از زمین مرتفع کرده‌اند وپهلوی مقبره سنگ سیاهی از رخام بزرگ وبلندی مثل ستون برپاست که یکپارچه است و به‌قدر دوزرع از زمین بلندتر است و

۱ــ اتفاقاً عین همین قضیه را نیز بشاعرمعروف کمال‌الدین‌اسماعیل اصفهانی که در سال (۶۳۵هـ) درحمله مغول باصفهان کشته شده نسبت داده‌اند که هنگام مرگ وشهادت در دیوارسرای خود نوشت:

دل خون شد و شرط جانگدازی این است
در مذهب ما کمال بازی این است
با این همه رتبه هیچ نمی‌یارم گفت
شاید که مگر بنده نوازی این است

باید به‌قدر یکذرع هم‌زیر خاك باشد ودراطراف سنگ‌اشعاری عربی وفارسی نوشته شده که من جمله:

هذه جنات عدن فی الدنیا — عطر العطار مهجه من دنیا

قبر آن‌عالی‌مکان است اینکه بود — خاك راهش دیدهٔ چرخ کبود

شیخ عالی رتبه عطار فرید — آنکه هستند اولیا او را مرید

طرفه عطاری که از انفاس او — قاف تا قاف جهان شد مشکبو

خاك نیشابور الی یوم القیام — فخرها دارد ازین عالی مقام

وهمهٔ این‌خطوط بخط قرآنی ثلث بوده ودر پایین‌اسم سلطان‌حسین پسر شاهرخ میرزا نوشته شده ومعلوم شد که باامر امیرعلی شیر وزین آن بقعه را سابقاً تعمیر کرده‌اند، وچون خواندن آنها باضعف چشم، موقوف بود بردست بر سرقبر گذاشتن وخم شدن، که نوعی سوء ادب بود لهذا متارکه شد.»

ولی دراواخر دورهٔ پهلوی ازطرف‌انجمن آثارملی نسبت بتعمیر گنبد وتجدید بنای شیخ اقدامی صورت گرفته بود.

تألیفات وآثار شیخ

امین‌احمد رازی صاحب هفت‌اقلیم با نقل ازمجالس‌العشاق می‌نویسد:

«شیخ دراوان طفولیت نظر تربیت ازقطب‌الدین حیدر یافته وحیدری‌نامه را بنام وی نظم نموده، وچون در عنفوان شباب سروده مرتبه‌اش از دیگر اشعار کمتر است وبعدازکسب کمال نزدیك هفتاد سال بجمع حکایات صوفیه مشغول گردید.

عین‌همین سخن‌را دولتشاه سمرقندی نیز درتذکرهٔ خود نقل کرده.

مثنویهای عطار درتذکرهٔ هفت اقلیم بدین‌شرح ذکرشده:

الهی‌نامه، اسرارنامه، مصیبت‌نامه، وصلت‌نامه، بلبل‌نامه، پندنامه، جواهر-نامه، بی‌سرنامه، خسرونامه، ولدنامه، اشترنامه، جوهرالذات، مظهرالعجایب، منطق‌الطیر، گل وهرمز وشرح‌القلب، واز منثوراتش تذکرةالاولیاء واخوان‌الصفا را شمرده، وتاریخ فوت اورا نظماً چنان گفته:

شیخ عطار آن فرید روزگار مرشد شاهان و شاهنشاه فقر
شد شهید راه فقر آن رهنما سال تاریخش‌از آن‌شد راه فقر[1]

صاحب ریاض‌العارفین نقل میکند که کتب شیخ یکصدوچارده جلداست و نام بعضی‌ازآنها را که هدایت نام می‌برد بدین‌شرح است

اسرارنامه ـ منطق‌الطیر ـ الهی‌نامه ـ جوهرذات ـ تذکرةالاولیاء ـ هیلاج نامه ـ مظهرالعجایب ـ وصلت‌نامه ـ لسان‌الغیب.

باری بااینکه تذکره‌نویسان ازمنظومات اوحیدری‌نامه یا حیدرنامه را ذکر کرده‌اند که درجوانی بنام قطب‌الدین حیدرتونی ساخته ولی شیخ اصلا در آثاربعدی خود نامی‌ازاین بزرگ ویا آن کتاب که ملاك ارادت وی‌به‌قطب‌الدین حیدر باشد بمیان نیاورده‌است.

خود شیخ درکتاب مظهرمیفرماید:

ز بحر علم دارم صد کتب من در آن بنهاده‌ام اسرار لب من
ز علم انبیا خواندم سبق‌ها ز شرح اولیا دارم ورقها
کتابی را که از ایمان نویسم ز علم معنی قرآن نویسم

وازهمین‌جا معلوم می‌شود که‌آثار شیخ بیش‌ازآن است که تذکره‌نویسان و نویسندگان معاصر نوشته‌اند ـ و آثار عطار را بیش از شش یا هفت جلد

۱ـ درصورتی‌که راه فقررا بحساب جمل (ابجد) حساب کنیم تاریخ وفات شیخ سال ۵۸۶ می‌شود واین مخالف نوشته اغلب تذکره‌هاست که فوت‌اورا پس‌ازسال ۶۰۰ هجری باختلاف نوشته‌اند.

نداسته‌اند.

صاحب روضات‌الجنات از کتابها و آثار منظوم شیخ کتاب کمالنامه را ذکر میکند واشعار زیررا درستایش رسول اکرم از کتاب مزبور نقل کرده‌است[1]:

ای برخ ماه طلعت لولاک — وی به قد سرو گلشن افلاک
سیّد ابیا پناه رسل — مقصد کن فکان امام سبل
نبی هاشمی رسول خدای — مرغ دستان سرای هردو سرای
حجت حق خلاصهٔ کونین — رحمت خلق و هادی ثقلین
شمع بطحا چراغ بیت حرم — صدر و بدرجهان، جهان کرم
نیّر نیمروز و مشعل شام — علم افروز عصر و اختر بام
جم گردون سریر و انجم جیش — مشعل افروز دودمان قریش
راه پیمای الّذی اسری — مجلس آرای قصر ما اوحی
تو کمان دار قاب قوسینی — عرش را زیب و فرش را زینی
رفتم از دست عذر من بپذیر — سر برآور ز خاك و دستم گیر
در حریم شفاعتم بنشان — و آستین بر بضاعتم بفشان
کار خواجه چنین خراب مهل — زورقش در میان آب مهل

باری شیخ در کتاب مظهر که در آخر کتاب مظهرالعجایب با تصحیح نگارنده درفروردین ۴۵ بوسیلهٔ کتابخانهٔ محترم سنائی منتشر شده بتألیفات خود اشاره میکند (ص ۲۵۸ مظهرالعجایب):

باول سه کتب تقریر کردم — بآخر یك از آن تحریر کردم
جواهرنامه با مختارنامه — بشرح‌القلب من ده بر بهخانه
ترا معراج‌نامه پیش حق خواند — جواهرنامه‌ات خود این سبق خواند
به وصلت‌نامه دان وصل معانی — ز بلبل‌نامهٔ ما وا نمانی

ز هیلاجم جهان درگردش آمد　　　فلك از قدرتش در گردش آمد

***

ز بحر علم دارم صد کتب من　　　در آن بنهاده‌ام اسرار لب من

ز علم انبیا خواندم سبق‌ها　　　ز شرح اولیا دارم ورق‌ها

باری اخیراً مجموعه‌ای از آثار گرانبهای شیخ اجل فریدالدین عطار مشتمل بر: پندنامه ـ سی فصل ـ بلبل‌نامه ـ نزهت‌الاحباب که سابقاً بخط نگارنده از روی چند نسخهٔ خطی استنساخ شده ودر کتابخانه اینجانب موجود بود. بنظرم رسید که دراین میان آقای حاج داود رمضانی شیرازی مدیر کتابخانهٔ سنائی هم که تا کنون نسخه‌های چندی از آثار شیخ را درسالهای گذشته بتدریج انتشارداده‌اند مانند کتاب مظهرالعجایب ومظهر ـ وهمچنین منطق‌الطیر بامقدمهٔ تحقیقی نگارنده درمورد اصطلاحات واشارات منطق‌الطیر، اشاره کردند که این چند کتاب نیز بضمیمهٔ هم چاپ ودرمعرض استفادهٔ دانشمندان قرار گیرد.

بااینکه کتاب پندنامه سابقاً با تصحیح ومقدمه بارون سیلوستر دساسی در پاریس چاپ واخیراً نیز در ایران از روی همان نسخه تجدید چاپ شده‌بود چون دارای مقدمه وتحقیق درشرح حال این عارف شهیر نبود، لازم دیدند مجدداً بامقابله با نسخهٔ خطی حقیر وتوأم با سه اثر دیگر بچاپ برسد.

اینك این چهار کتاب بترتیب:

۱ـ پندنامه.

این کتاب مشتمل براندرزهای اخلاقی واجتماعی است که با دقت وبررسی درمعانی آن معلوم می‌شود اغلب آنها مأخوذ از مضامین احادیث نبوی وسخنان علی علیه‌السلام است.

وسیلوستر دساسی درتعریف این کتاب درمقدمه پندنامه میگوید:

«در پندنامه شیخ فریدالدین عطار فی‌الحقیقه می‌توان گفت که کنز فوائد گوناگون‌است وذخیرهٔ ثمرات وعقاقیر رنگارنگ، غلط کردم که عقدی‌است از جواهر ولآلی‌حقائق دنیویه و دینیه منتظم، وسفط[1] پر تحف وظرائف دقائق علمیه و عملیه مشتمل، هر که خواهد که روزگار بایمنی و بی‌باکی می گذراند، واز زحمت‌های اندوه و نامرادی محفوظ ماند می‌باید که خود را از وساوس شیطان ملعون که بنی‌آدم را عدو مبین‌است دور داشته،... سخنهای نصیحت‌آمیز این پیر ارشادانگیز دستورالعمل ساخته ومضمون ایشان فراموش کردن در همه عمرجائز ندارد.»

مثلا درستایش قناعت ص ۳۸ میگوید:

با قناعت باش دائم ای پسر گر چه هیچ از فقر نبود تلخ‌تر
هر که با اندك ز حق راضی شود حاجت او را خدا قاضی شود
فقر و درویشی غنای مؤمن است زانکه اندر وی‌صفای باطن است

مأخوذ است از حدیث نبوی که فرمود:

القناعة ملك لایزول ـ وقال(ع) ایضاً: عز من‌قنع و ذل من‌طمع. یعنی قناعت ملکی‌است که زایل نگردد ـ ونیز فرمود بعزت رسد آنکه قناعت ورزد ـ وخوار وذلیل گردد کسی که طمع کند.

ونیز درعلامت منافق که میفرماید: (ص۴۰).

سه علامت در منافق ظاهر است زان سبب مقهور قهر قاهر است
نیست در وعده منافق را وفا زان نباشد در رخش نور صفا

در کتاب بحارالانوار از پیامبر اسلام(ص) نقل شده که فرمود:

للمنافق ثلاث علامات: اذا حدّث کذب ـ واذا وعدا خلف ـ واذا ائتمن خان.

۱ـ سفط در لغت بمعنی سبد است.

یعنی برای منافق سه نشان وعلامت هست.

۱ـ هر گاه سخن گوید دروغ بگوید.

۲ـ هنگامیکه وعده دهد خلاف آن را بجا آورد.

۳ـ هنگامیکه اماتتی باو بسپارند بآن خیانت ورزد.

ونیز درآداب خواب ص(۴۱) گوید:

آخر روز هم نکو نبود منام   پیش‌تر ازشام خواب‌آمدحرام

در سفینةالبحار از امام صادق(ع) نقل کرده:

النوم من‌اول‌النهارخرق والقائلة نعمة والنوم بعدالعصرحمق وبين‌العشائين يحرم‌الرزق.

یعنی خواب اول روز موجب ناتوانی و نادانی است وخواب قیلوله نعمتی است، وبعد از عصر نزدیک‌غروب سفاهت است وبین مغرب وعشا از روزی‌آدمی‌را محروم گرداند.

درثواب احتراز از دنیا (ص ۳۳):

باچه ماند این جهان گویم‌جواب   آن که‌بیندآدمی‌چیزی‌به‌خواب

عین مضمون سخن علی‌علیه‌السلام است که فرمود:

انماالدنیا کحلم‌النائم او کبیت نسجته‌العنکبوت.

یعنی دنیا مانند خوابی است که در خواب بینند یا مانند خانه‌ایست که عنکبوت آنرا می‌بافد.

شیخ می‌فرماید :

هر که از علم و ورع گرد سبق   دور باید بودنش از غیر حق

از علی (ع) نقل شده که‌پرسیدند: ثبات ایمان چیست؟

فرمود ورع

یعنی ترس‌از خدا و تقوی . گفتند زوال ایمان چیست ؟

فرمود : حرص و طمع

در گرامی داشتن مهمان ص ۳۵. میگوید

ای برادر دار مهمان را عزیز تا بیابی عزت از رحمان تو نیز

قال‌النبی (ص):«من کان یؤمن بالله والیوم‌الاخرفلیکرم ضیفه»

رسول‌خدا فرمود: هر کس‌ایمان بخدا وروز رستاخیزدارد البته مهمان‌خود را گرامی بدارد.

ونیز درهمین باب در احتراز ازتکلف ومشقت در پذیرائی میگوید:

ازتکلف دور باش ای میزبان تا گرانی نبودت از میهمان

از پیامبر اسلام وارد شده که فرمود: لا احب‌المتکلفین.

یعنی من دوست ندارم تکلف کنند گان در مهمانی را.

و از آثار ارزندهٔ عطار که در آخر عمر تألیف کرده کتاب مظهرالعجایب است که بعضی ازنویسند گان وادبای معاصر درانتساب آن بعطار تردید نموده‌اند که ما با دلایل چندی در مقدمهٔ مظهرالعجایب ثابت نمودیم که این کتاب از آثار شیخ مزبور است .

۱ـ در صفحه ۳۹ و ۴۰ مظهرالعجایب چاپ تهران ۱۳۴۵ که کاملترین نسخه‌ایست که تاکنون بچاپ رسیده ازعرفا ومشایخ قدیم تصوف مانندداودطائی- حبیب عجمی ـ احمدخضرویه و ابوتراب نخشبی ـ و ابومحمد رویم و ابوعثمان حیری اسم می‌برد .

که نام این بزرگان غیر ازتذکرة الاولیای عطار در تذکره های دیگر دیده نمی‌شود .

۲ـ در ذکر نام عرفا و مشایخ تصوف زمان خود فقط نام نجم‌الدین کبری»

ومجدالدین بغدادی ـ وسیف‌الدین باخرزی ـ و علی‌لالای غزنوی ازخلفای شیخ نجم‌الدین کبری را نام می‌برد و گفتارخودرا قطع میکند[1]

ومرحوم علامه قزوینی درمقدمهٔ تذکرةالاولیا چاپ لیدن (۱۹۰۵میلادی) که باهتمام نیکلسن بچاپ رسیده بمطالب این کتاب در تعیین مدت عمر شیخ استناد نموده و وفات عطاررا بعد ازسال ۶۱۸ (سال وفات شیخ نجم الدین کبری) دانسته است ، زیرا شیخ در کتاب مظهرالعجایب (ص ۹ چاپ کتابخانه سنائی) فرموده است :

اینچنین گفته است نجم‌الدین ما   آنکه بوده در جهان از اولیا

ونیز نسخه‌ای بسیارقدیم از کتاب مظهرالعجایب در کتابخانه عمومی دولتی لنینگراد موجود است چنانچه پرفسور برتلس روسی در «کتاب تصوف آثار صوفیه» چاپ سال ۱۹۶۵ مسکو در فهرست کتب خطی کتابخانه مزبورمینویسد:

کتاب ثلاثه حضرت شیخ فریدالدین عطار رحمه‌الله علیه مظهرالعجایب ـ جوهرالذات ـ لسان‌الغیب که درپایان نسخه لسان‌الغیب چنین آمده

« تمام شد کتاب لسان الغیب از گفتار سلطان المحققین و برهان المدققین زبدة الفقرا و قدوةالصلحا و اکمل المتقدمین و افضل‌المتأخرین صاحب الکشف والاسرار شیخ فریدالدین عطار قدس سره‌در غره مـاه مبارك ربیع‌الاول سنة ستة وتسعین وثمانماة (۸۹۶ ه) بر دست بندهٔ ضعیف خادم الفقراء و الصلحا نظام‌الدین احمدبن حسین‌بن محمدشاه غفاری..»

فـی‌مصر المحروسة و قاهرةالمعزیة بزاویة سلطان‌العارفین قدوة اهل‌الیقین ابی‌یزیدالبسطامی علیه‌الرحمه

و درآخر کتاب مظهرالعجایب می‌نویسد این کتاب شریف از کتابی نوشته

۱ـ مراجعه بصفحه ۲۱ و ۲۲۰ و ۲۲۱ کتاب مظهرالعجایب شود.

شده که خط مبارك سلطان‌الابرار قاسم‌الانوار[1] قدس سره بر آن نوشته بود که این کتاب از کتابی نوشته شد که بخط مصنف است علیه‌الرحمة والرضوان

اگر سهوی واقع شده باشد از کاتب دانند و نظر شفقت راست کنند واین کتاب را نفروشند وعزیز دارند، و باهل‌الله بدهند تامطالعه فرمایند .

مخفی نماند : قاسم الانوار معروف بشاه قاسم تربیت شده و مرید شیخ صدرالدین موسی اردبیلی فرزند عارف معروف شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی است که سند سلسلهٔ او بوسیلهٔ شیخ زاهد گیلانی و قطب الدین ابهری[2] به‌ابوالنجیب‌سهروردی ازاقطاب‌سلسله کبرویه ذهبیه‌میرسد. قاسم‌الانواردرستایش مقام عطار گوید :

ازین شربت که قاسم کرد ترکیب مگر در کلبهٔ عطار یابی

مخفی نماند که سلسلهٔ فقر فریدالدین عطار نیشابوری نیز باسه واسطه به ضیاءالدین ابوالنجیب سهروردی که ازارکان ومشایخ بزرگ سلسلهٔ معروفیه کبرویه ذهبیه بوده میرسد .

و این سلسله را بواسطهٔ انتساب آن به شیخ نجم الدین کبری کبرویه نیز نامیده‌اند .

سید محمد نور بخش در کتاب سلسله الاولیا در ستایش ابوالنجیب

۱ــ معین‌الدین علی موسوی تبریزی معروف بقاسم‌الانوار که در دیوان اشعار خود بقاسم و قاسمی تخلص می‌نماید وفاتش درسال ۸۳۷ هجری در خرجرد از شهرستان تربت‌جام بوده ومزار او فعلا درقریه‌لنگراز توابع‌خرجرد موجوداست‌دیوان قاسم‌الانوار در سال ۱۳۳۷ با مقدمهٔ مرحوم سعید نفیسی بوسیلهٔ کتابخانه‌سنائی‌منتشر شده است

۲ــ قطب‌الدین ابوالرشید احمدبن‌ابی عبدالله محمدبن ابی‌القاسم عبدالله ابهری از مردم ابهر اطراف زنجان است ولادتش اول شوال ۵۰۰ وفاتش ببغداد بسال ۵۷۷ اتفاق افتاده

سهروردی [1] گوید:

«کان ولیاًمرشداً مجتهداًفی الطریقه ینشعب منه کثیرمن الاولیاء والمحققین والمکاشفین وله مصنفات فی علوم هذه الطبقة و هومن علماء المشایخ سکن بغداد و صارشیخها وتوفی بها فی غرّة رجب سنة اثنین اوثلاث و ستین وخمسمأئة وعمره ثلاث وسبعین سنةو کان اوحدالاولیاء فی زمانه بالاحوال والمقامات من المکاشفات والمشاهدات وتجلیات الذات والصفات ومشرب الحقائق و معرفةالدقائق فی الطریقة وآدابها.»

شیخ نجم‌الدین کبری سند سلسلهٔ خود را بدین‌طریق به‌علی(ع) میرساند چنانچه از خط خود شیخ درمقدمهٔ شرح مثنوی جواهرالاسرار نقل شده:

صحبت شیخنا الامام عمار بن یاسر [2] وهوصحب الشیخ اباالنجیب السهروردی وهوصحب الشیخ اباعلی الکاتب، وهوصحب الشیخ اباعلی الرودباری وهوصحب الجنید وهوصحب السری السقطی وهوصحب المعروف الکرخی و هوصحب الداود الطائی [3] وهوصحب حبیب العجمی [4] وهوصحب الحسن البصری و هوصحب علی بن ابیطالب

۱ـ وفات شیخ ابوالنجیب سهروردی در بغداد سال ۵۶۳ درعصر خلافت المستنجدالله از خلفای عباسی بوده

۱ـ عماربن یا سراستاد طریقت شیخ نجم‌الدین کبری ازاهل بدلیس بافتح باوسکون ثانی می‌باشد وآن‌از نواحی ارمنیهٔ نزدیک‌اخلاط از شهرهای ارمنستان و فعلا در ترکیه است و دارای باغهای زیاد و روح‌انگیز می‌باشد و قبرشیخ اکنون هم در بدلیس است

۳ـ ابوسلیمان داودبن نصرطائی ازبزرگان مشایخ عرفان بوده است وی معاصر با امام جعفربن محمد صادق‌علیه‌السلام بوده وداستان‌ملاقات او با امام صادق (ع) در تذکرة الاولیاء درج شده وی درسال ۱۶۵ یا ۱۶۶ هجری درگذشت (تاریخ‌ابن‌خلکان ج ۱)

۴ـ شرح حال حبیب‌عجمی در تذکرةالاولیاء وکشف‌المحجوب بـا بزرگی برده شده و او را در زهد سرآمد عصرخود دانسته‌اند در احتجاج طبرسی‌داستان سفر مکه او را با رابعهٔ عدویه و مالک‌بن‌دینارو ملاقات وی با امام سجاد نقل کرده‌که اسـام اسامی یکایک آنان را برده است و این خود دلیل ارتباط معنوی وی با خاندان ولایت است

علیه‌السلام وهوصحب سیدالمرسلین وخاتم‌النبیین محمدالمصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله

ولی در رساله قشیریه و اغلب کتب تذکره معروف کرخی را از تربیت یافته‌گان امام هشتم حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام میدانند، وسلسلهٔ اورا بآن حضرت میرسانند.

باری آنچه در این مجموعه از آثار فریدالدین عطار بچاپ رسیده بدین قرار است:

۱ـ پندنامه ۲ـ سی‌فصل ۳ـ بی‌سر نامه ۴ـ بلبل‌نامه ۵ـ نزهت‌الاحباب ۶ـ بیان‌الارشاد یا مفتاح‌الاراده

و چون اغلب موضوعات پندنامه در اندرزهای اخلاقی و اجتماعی است از این‌جهت سیلوستر دساسی درمقدمه آن که درپاریس بچاپ رسیده میگوید:

هیچ رساله و کتابی که درآن پندهای منفعت‌آمیز ووصایای عزیز موضوع شده باشد بنظرم نرسیده که مانند پندنامه شیخ فریدالدین عطار جامع اینگونه سخنان باشد، زیرا پندنامه شامل حقایق و دقایق علمی و عملی است که هر کس خواهد روزگارش باآسایش بگذرد و از رنجهای نامرادی محفوظ ماند بایستی نصایح این‌پیر ارشاد را دستور زندگی خود قراردهد، وهرگز مضمون آن را از خاطر خود فراموش نکند زیرا کـه خاص و عام از فوائد آن میتوانند بهره‌مند شوند، وبهمین منظور هم مستشرق مزبور اقدام به‌چاپ آن درپاریس نموده‌است.

مخفی نماند که اغلب‌سخنان شیخ در پندنامه مأخوذ از احادیث نبوی وسخنان علی؏ و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام می‌باشد. چنانچه در صفحه ۲۹ و ۳۰ مقدمه ذکر شد

و درصلهٔ ارحام ص ۳۷ پندنامه میگوید:

هر که گرداند زخویشاوند رو ... بی گمان نقصان پذیرد عمر او

که مأخوذ است از سخنان علی؏ که فرموده:

«ان‌المرء لیصل رحمه و قد بقی من عمره ثلثة سنین فیمدهالله الی ثلاثین سنة وانه لیقطع رحمه وقد بقی من‌عمره ثلثون سنة فیصیرهالله الی ثلث سنین».

یعنی اگر کسی دلجوئی از خویشاوندان خود نماید اگر ازعمرش سه‌سال مانده باشد خداوند سی سال برعمرش بیفزاید، و کسی هست که با خویشاوندان قطع‌رابطه میکند، درحالیکه از عمرش سی‌سال مانده است، . خداوند عمرش را به‌سه‌سال برمیگرداند: ودرصفحه ۴۳ پندنامه می‌فرماید:

بی شکایت صبر تو باشد جمیل　　با کسی کم کن شکایت ازجلیل

دراین مورد در باب کفر وایمان اصول کافی حدیثی ازامام باقر۴ نقل‌شده که‌جابر ازآن حضرت‌پرسید: ماالصبرالجمیل؟ یعنی صبرجمیل چیست امام فرمود: «ذلك صبر لیس فیه شکوی الی‌الناس» یعنی صبر جمیل صبری است که در آن زبان بشکایت پیش کسی باز نکند.

عطار در کتاب بیان‌الارشاد اقسام مکاشفات عرفانی را بسه‌قسم تقسیم نموده است:

۱ـ کشف علمی وآن‌این است که عارف برحقایق واسرار جهان آگاه و مطلع گردیده، وحقایق ومعانی مشکله براو پدیدار ومنکشف گردد.

۲ـ کشف خیالی که در آن بعضی صداهای غیبی بگوشش میرسد، و انوار ربانی برچشم حسی‌و ظاهری‌او پرتوافکند و درآنحال اگر نظر بر کسی اندازد، فی‌الفور تحولی درحال او پیدا گردد، ودراینحال سعادت وشقاوت هر کسی بروی معلوم شود. وچون ازین‌حال بالا رود در درجه سوم کشف عیانی برای او حاصل گردد چنانچه میگوید:

چو عالی گردد از کشف عیانی　　بخواهد دید سید را نهانی

شودنوری قرین چشمش‌ازشرع　　بدان بینا شود از اصل تا فرع

وجودخویش بیند سنگ یاقوت همه عالم شده همرنگ یاقوت

واین مرتبه را درنزد عرفاء ومحققین مقام و مرتبه عین‌الیقین و حق‌الیقین نامند. که شیخ میفرماید:

درین عالم تمامت آفرینش چوشخصی بینداو ازروی بینش
پس آنکه‌ازخودی‌فارغ‌شودمرد شود ازما سوی‌الله جملگی‌فرد

ودرین معنی در کتاب سی‌فصل ص ۱۰۶ میفرماید.

هرآنکس درحقیقت راه‌بین‌شد بمعنی واقف اسرار دین شد
بدین مصطفی او راه جوید حقیقت رو بسوی شاه جوید
سخن از مصطفی و مرتضی گو دلیل ره براه مرتضی جو
ترا اندر حقیقت ره نماید ز اسرار ولی آگه نماید
بمعنی‌چونکه اندر حق‌رسیدی بدریا همچو قطره آرمیدی
شناسائی شود تا گاه حاصل شوی چون‌قطره اندربحرواصل

ونیز در کتاب سی‌فصل میگوید: (ص ۱۲۲)

دگر پرسی زسرّ کشتی و نوح که‌برمن‌ساز این ابواب مفتوح

اشاره است برحدیثی که ازپیامبر اسلام نقل شده که فرمود.

«مثل اهل‌بیتی کمثل سفینة نوح‌من‌رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق»یعنی مثل خاندان من مانند کشتی نوح است که هر کسی سوار آن شود از مهالك و گمراهی نجات پیدا کند، و اگر ازآن رو بگرداند، در گرداب ضلالت غرق گردد[1] که شیخ در تفسیر حدیث میگوید:

۱ــ حدیث‌درج ۲ جامع الصغیر سیوطی(ص ۱۵۵) چاپ مصر نقل گردیده ودر کتب شیعه از احادیث متواتره و احادیث نبوی است ودر رجال کشی از حذیفة بن اسید نقل شده که من از ابوذر شنیدم که گفت من از پیامبر شنیدم که فرمود انمامثل اهل بیتی فی‌هذه الامة سفینة نوح فی لجةالبحرمن‌رکبهانجی‌ومن تخلف عنها غرق

ترا هـادی دلیل راه بـاشد ز سر کشتیت آگاه باشد
ترا زآن‌غرقه‌ کشتن‌وارهاند بکشتی نجات اندر رساند
علی باشد حقیقت هادی راه زهر دولت‌اگر کشتی‌تو آگاه
نجات‌ورستگاری از علی‌دان رهاند مر ترا ازشر طوفان
اگرآیی‌درین‌ کشتی‌چو بوذر شوی مهترزخورشید منور

ودر صفحه ۱۷۷ سطر ۲۱ بیان‌الارشادمیفرماید

امانت داشتن کاری عظیم است دل‌سنگین کوه‌ازوی دونیم‌است

اشارهٔ است برآیهٔ ۷۳ ازسورهٔ ۳۳ (احزاب) درقرآن کریم که خداوند میفرماید: « انا عرضنا الامانة علی‌السموات والارض و الجبال فابین ان یحملها واشفقن منها وحملهاالانسان انه کان ظلوماً جهولا ».

یعنی ما امانت را که عبارت‌از بار تکلیف وتعهدا دامر حقتعالی و تحصیل قرب رضای اواست در معرض نظر اهل آسمان وزمین و کوهها قرار دادیم(یعنی بااستعداد آنها موازنه نمودیم) وآنها ازجهت عدم استعداد وشایستگی نتوانستند آن را بپذیرند ـ یعنی‌طبعاً استعداد قبول آنرا نداشتند وانسان ازجهت‌جامعیت ومظهریت همه اسماء آلهی، آنرا پذیرفت وبارسنگین‌تکلیف را بردوش کشید. زیرا انسان ستم کنندهٔ برنفس خود بود (ازجهت مبارزه بانفس و دفع حجابات نفسانی) وقدر خودرا نمیدانست و خواجه‌حافظ نیز باین مضمون اشاره میکند.

آسمان‌بارامانت‌نتوانست کشید قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

و شیخ‌اجل سعدی میگوید

نه‌فلک‌راست‌مسلم نه ملک‌را حاصل آنچه‌درسر سویدای‌بنی‌آدم‌ازوست

وعلت اینکه از تکالیف آلهی با امانت تعبیر شده اینست که چون هدف از ابلاغ

تکلیف بر انسان معرفت و وصول بحق و تـرك خواهشهای نفسانی و پاك کردن و تزکیهٔ درون ازمقتضیات شهوت وغضب ورفـع نقص و تیرگی، وتکمیل قوهٔ نفس ناطقه است و ایـن‌دو صفت تـزکیه و بعبارت عرفـا تخلیه و تحلیه راجز انسان موجودی دیگر تحمل واستعداد قبول ندارد وبا عبارت دیگر.

چون انسان آخر تنزلات و نهـایت ظهورات است و پس‌از مرتبهٔ انسانی موجود دیگری خـلق نشده و یکطرف وی ظلمانـی وعدمی است و ازاین جهت قابلیت مظهریت همهٔ اسماء وصفات خدارا دارد پس‌بنابراین مقصود ازظلوم‌جنبهٔ ظلمت وتاریکی اوست ،

ظلومی وجهولی ضد نورند ولیکن مظهر عین ظهورند

یااینکه نفس خـودرا بواسطهٔ ممانعت آن از خواهشهای نفسانی در رنج و تعب میاندازد وبآن ظلم میکند ونفس را ازجهت قلع‌وقمع تمایلات درونی میکشد و اورا دام‌خودش قرار میدهد، پس ازاینجهت‌هم‌حامل حقیقت ظهور نور وجود غیر ازانسان نمی‌تواند باشد وبعلاوه چون انسان جامع همه جزئیات عالم کبیر است ازجهت روح دارای‌صقالت وصفا وازجهت جسم ظلمانی‌است لذا پر تو تجلیات‌اسماء وصفات درآینیهٔ او می‌تابد و دراو منعکس میشود.

هردوعالم گشته است‌اجزای تو برتر از کون و مکان مأوای‌تو
صد هزاران بحر در قطره نهان ذرهٔ گشته جهان اندر جهان

وچون همهٔ موجودات تابع انسان است واصل انسان است که بصورت همه ظاهر گردیده بنابراین همهٔ موجودات دربرابر انسان مانند بدن، وانسان کامل جان‌و روح موجودات است، وهمانطور که بدن بـاروح علاقهٔ تامه دارد وانسان نیز از جهت ارتباط باموجودات مانند کل‌باجزء ارتباط دارد وازاینجهت قلب اوشایسته تابش انوار فیض کل می‌باشد تابرسد بانسان کامل محمدی (ص)چنانچه‌درقرآن

دربارهٔ آدم ابوالبشر میفرماید: «علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة» یعنی خداوند بر آدم اسماء وحقایق کلیه موجودات و کلیات کارگاه آفرینش را تعلیم کرد و اشباح آن‌ها را بر فرشتگان نشان‌داد ولی فرشتگان بر عجز وقصور خود اعتراف کردند ودرص ۱۷۸ س ۴ بیان‌الارشادمیگوید:

چو بیند کوشکسته شد زعصیان | بخواهد عذر او کش‌عذر نسیان

اشاره بر آیه ۱۱۴ ازسورهٔ ۲۰ است که خداوند میفرماید:

« ولقد عهدنا الی آدم من‌قبل فنسی » یعنی‌ما بآدم‌دستور دادیم که بر درخت گندم نزدیک‌نشود واو پذیرفت وپس‌از قبول پیمان خدارا فراموش کرد .

دراینجا نگارش‌مقدمه این مجموعه باوجود گرفتاریهای زیاد بپایان رسید، وازمطالعه کنندگان این کتاب امیدوار است که چنانچه در تحریر این‌مقدمه و توضیحات خطائی‌ببینند با نظر عفو درگذرند.

وبقول بعضی ازعرفا:

کنون‌ازرحم والطافی که‌دارند | زما این خرده گیری‌در گذارند

غرض نقشی است کزما بازماند | که هستی را نمی بینم بقائی

تهران: احمد خوشنویس «عماد» آخر مهر ۱۳۶۲ شمسی